



قصاص شستن خون با خون نیست/پاسخ ابن عربی به منتقدان قصاص

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: کسی نباید بگوید قصاص شستن خون با خون است زیرا خون بی‌گناه با خون قاتل شسته نمی‌شود. حضرت علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ».

حکم قصاص در بیان آیت‌الله جوادی آملی قصاص شستن خون با خون نیست/پاسخ ابن عربی به منتقدان قصاص

آیت‌الله جوادی آملی می‌گوید: کسی نباید بگوید قصاص شستن خون با خون است زیرا خون بی‌گناه با خون قاتل شسته نمی‌شود. حضرت علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «رُدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ».

خبرگزاری فارس، گروه آیین و اندیشه: روزنامه تازه تأسیس آسمان در شماره روز سه‌شنبه 29 بهمن ماه خود مطلبی از زبان «داود هرمیداس باوند» نقل کرده و طی آن حکم قرآنی قصاص را «غیرانسانی» توصیف کرده است. این در حالی است که وی از اعضای منتسب به جبهه منحل ملی است. به منظور بررسی بیشتر درباره چرایی تشریع قصاص در دین مبین اسلام به بازخوانی نظرات آیت‌الله عبدالله جوادی آملی مرجع تقلید و مفسر قرآن کریم می‌پردازیم که در ادامه می‌آید:

آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم، ذیل آیه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ» (و برای شما در قصاص، حیات و زندگی است، ای صاحبان خرد) (بقره 179) می‌نویسد:

قصاص عامل حیات جامعه

خدای سبحان با جلال و شکوه فراوان از اهمیت قصاص یاد کرد و چنین فرمود: قصاص، عامل حیات شماست: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ».

تفاوت زندگی انسانی با حیات گیاهی و حیوانی

توضیح اینکه حیات انسانی در فرهنگ قرآن حکیم، غیر از زندگی گیاهی برخی است که خارج از قلمرو تغذیه، تنمیه و تولید مثل هدفی ندارند و غیر از حیات حیوانی عده‌ای است که بیرون از منطقه خیال و وهم از لحاظ اندیشه و فراتر از محور شهوت و غضب از جهت انگیزه، خواسته‌های ندارند، بلکه حیات متألهانه‌ای است که از منظر معرفت، همراه با برهان عقلی و از دیدگاه محبت، همسفر با حبیب خدا بودن: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» را در نظر دارد.

قرآن کریم عده اول (گیاهان) و گروه دوم (کسانی که زندگی حیوانی دارند) را که فاقد حیات تألهی‌اند مرده می‌داند: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَالْأَمْواتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَ مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ»، «لِيُبْذَرَ مَن كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ» که از تقابل حی و کافر چنین استنباط می‌شود که مؤمن زنده است و کافر مرده.

زندگی و حیات انسانی بدون ایمان و عمل صالح، حاصل نمی‌شود/ قصاص عامل حیات انسانی

غرض آنکه از نظر قرآن حکیم، حیات انسانی بدون ایمان به وحی و عمل به دستور آن حاصل نمی‌شود و همین معنای والای از حیات کمیاب در پرتو ایمان به قصاص و عمل به آن حاصل می‌شود و چون آیه مورد بحث در مقام تحدید است مفهوم آن این است که بدون اعتقاد به قصاص و عمل به آن، حیات مطلوب انسانی حاصل نمی‌شود، هر چند به ظاهر، حیات حیوانی حاصل گردد یا زندگی گیاهی پدید آید.

قصاص برای خود شخص مُرده هم در صورت توبه، عامل معنوی است

جریان قصاص و همچنین قتال برای احیای دین نظیر دیوار قیامت‌اند که: «بَاطِئُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ»؛ یعنی ظاهر قصاص و قتال مردن است و باطن آن حیات و احیاست؛ هم خود شخص مرده در قصاص در صورت توبه و پذیرش حکم

خداوند طبق آیه «فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» به حیات معنوی می‌رسد و هم مجاهد نستوه و گرنه قاتل مورد قصاص همان‌طور که ظاهراً می‌میرد باطناً نیز مرده خواهد بود، چنان که کافر مهاجم مهزوم، هم ظاهراً می‌میرد و هم باطناً مرده است، زیرا اجابت دعوت دین حیاتبخش است و تَبَذَّ کتابَ خدا به پشت سر، مرگ آور: «تَبَذَّ فَرِیقٌ مِّنَ الذِّینِ اوتوا الْکِتَابَ کِتَابَ اللَّهِ وِراءَ ظُهُورِهِمْ».

روح قصاص، مصلحت و سود مردم است

حاصل اینکه گرچه پیش از این (آیه) گفته شد: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ» و حکم الزامی و ایجابی به ظاهر با «تکلیف» همراه است و نوعاً کلفت و مشقت پنداشته می‌شود؛ لیکن روح آن «حق»، یعنی به مصلحت و سود مردم و جامعه است و باطن آن «علیکم» نیز «لکم» است.

آن حکم که نخست با «علی» بیان شد پس از ذکر مصلحت و حکمت تشریع آن، تقریر آن به صورت «لام» است: «ولکم فی الْقِصاصِ حَیاةٌ»؛ مانند جنگ با کافران مهاجم که در حقیقت «کتب لکم» است؛ نه «علیکم»: «کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَهُوَ کَرَهُ لَکُم وَ عَسَى أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَّکُم»؛ نیز مانند اینکه اگر به انسان مصیبتی رسد و بر اثر آن آسیب ببندد و بردباری نشان دهد در حقیقت به سود اوست: «قُلْ لَنْ یُصِیْبَنا إِلَّا ما کُتِبَ اللَّهُ لَنا»، زیرا همواره آزمون برای اثاره دفاینه‌های شکوفا نشده و چنین کاری خیر و رحمت است.

قصاص، هم به سود جانی و قاتل است، زیرا اگر پیش از مبادرت به جنایت و قتل بداند که در صورت ارتکاب، او را قصاص خواهند کرد دست به جنایت و قتل نمی‌زند.

پس از آلوده شدن به قتل عمد نیز با بررسی حکم قصاص اگر به آن راضی شود و توبه کند از عذاب قیامت رهایی می‌یابد؛ هم در قصاص طرف، به سود مجنی علیه است، زیرا در مظلومیت نمی‌ماند؛ هم به سود اولیای مقتول، زیرا با قصاص تشقی می‌جویند و هم به سود جامعه است، زیرا با عبرت گرفتن دیگران و هراس آنان از قصاص، جلو خونریزی و آدم‌کشی ظالمانه در جامعه گرفته می‌شود.

مجموع این آثار مثبت، همان‌گونه که تجربه ثابت کرده است، از زندانی‌کردن قاتل بر نمی‌آید، بنابراین، قصاص به جامعه حیات می‌بخشد. (حَیاة) با تنوین تفخیم نیز نشان عظمت حیاتی است که نتیجه اجرای عدل باشد.

اشتباه رحمت عاطفی با رحمت معقول

معرفت شناسان حسّی و تجربی که انحصارگرا بوده و وارد قلمرو پربرکت معرفت عقلی و تجریدی نمی‌شوند گاهی رحمت عاطفی را با رحمت معقول اشتباه می‌کنند و زمانی رحمت احساسی را بر عدل، و عفو عاطفی را بر انصاف، و مساوات محسوس را بر حکمت معقول و مانند آن مقدّم می‌دارند و به بهانه اینکه حیات ظاهراً بهتر از ممات است و ابقای زندگی زیاتر از امحای آن است هر جا در اسلام حکم اعدام مطرح شود، خواه در قصاص و خواه در حدّ محارب و مانند آن، نقد عاطفی و ایراد احساسی را متوجّه حکم معقول و قانون عدل و انصاف می‌کنند.

شبّهات واهی گروه مزبور درباره قصاص و حدّ محارب و مانند آن به صورتهای گونه‌گون بیان می‌شود؛ نظیر آنکه:

1. قصاص از قبیل خون‌به‌خون‌شستن و کاری ناصواب است.

2. مبنای قصاص خشونت است، حال آنکه هرگز با قهر و تنش نمی‌توان جامعه را اداره کرد.

3. قانون قصاص از انتقامجو بودن قانونگذار خبر داده و نشان قساوت قلب اوست.

4. قاتل از سلامت روح برخوردار نبوده است و گرنه به چنین کار نامعقولی اقدام نمی‌کرد و جای بیماران درمانگاه است؛ نه گورستان. جایی که می‌تواند عهده‌دار درمان چنین بیماران مقطعی باشد زندان با برنامه‌های روانی و اخلاقی است؛ نه میدان اعدام.

5. برای عصر برین و جامعه پیشرو قانون کهنه کارآمد نخواهد بود. قانون قصاص و آدمکشی نیز که از عهد باستان به ارث رسیده است تاریخ مصرف آن منقضی شده و هرگز با تحوّل عمیق جامعه از لحاظ علمی و فنی هماهنگ نیست.

بسیاری از مفسران که اشکال را بیّن العی و نقد آن را بیّن الرشد می‌دانستند به نقل نقد و شبهه عصر احساس و تجربه نپرداختند؛ لیکن برخی از اولوالالباب متقدم و بعضی از پژوهشگران نوآور متأخر به نقل و نقد آن مبادرت کرده‌اند.

پاسخ ابن عربی به اشکال‌کنندگان به قصاص

از مکتوب اهل معرفت گذشته می‌توان تفسیر ابن عربی را نام برد. وی چنین گفته است: کشتن جانی مانند بریدن عضوی است که مار آن را گزیده و مسموم کرده است تا با بریدن عضو مسموم، اصل حیات بدن محفوظ بماند.

از تألیف متأخران می‌توان تفسیر المنار و تفسیر المیزان را مطرح کرد که مبسوطاً به نقل و نقد شبهات یاد شده عنایت فرموده‌اند.

پاسخ به شبهات درباره حکم قصاص در اسلام

با تحلیلی که درباره حیات بخش بودن قصاص ارائه شد پاسخ شبهات مزبور روشن خواهد شد.

طبق آن تحلیل:

1. خون بی‌گناه با خون قاتل شسته نمی‌شود تا کسی بگوید خون به خون شستن خطاست، بلکه با کوثر زلال قصاص که آب حیات است شست‌وشو می‌شود تا مشمول بیان نورانی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شود که «رَدُّوا الْحَجَرَ مِنْ حَيْثُ جَاءَ فَإِنَّ الشَّرَّ لَا يَدْفَعُهُ إِلَّا الشَّرُّ». شرّ بودن قصاص یا قتال، برای جانی و قاتل و برای کافر و مهاجم است و گرنه دفاع عادلانه مطلوب و خیر است.

2. جریان قطع عضو فاسد یا کی و داغ کردن مرسوم در زمان کهن، که اصل آن در نهج البلاغه و فرع آن در برخی دیوان‌ها آمده است، هرگز مایه خشونت مداری قانون محترم پزشکی نبوده و سبب اتهام طبیب مهربان به قساوت دل نخواهد بود، بلکه قانون قطع عضو فاسد، حق مدار و رحمت‌محور بوده و طبیب جراح، دلسوز و رقیق قلب است.

3. در مواردی که عفو یا تخفیف نافع یا کارآمدتر باشد کارشناسان جامعه آن را معادل قصاص یا برتر از آن می‌دانند و نیازی به زندان نخواهد بود، زیرا همان‌طور که مبسوطاً بیان شد حق قصاص نسبت به خصوص جانی تکلیف است؛ نه نسبت به مجنی علیه یا ولی دم.

4. جریان گذشت تاریخ مصرف و کارآمد نبودن قانون کهنه برای عصر نو و نسل تازه و مصر جدید درباره امور فرعی است که متمم و متمکن‌اند؛ اما عناصر حیات‌بخشی مانند حق، عدل، انصاف، حیات، معنویت و... برتر از زمان و زمین و از این‌رو همراه تازه‌اند و هرگز فرسوده و فرتوت نخواهند شد.

اولواالباب چه کسانی هستند؟

عنصر محوری پاسخ متقن از شبهات مزبور همانند عنصر محوری شبهات موهون یاد شده چیزی است که قرآن حکیم به عنوان اصل جامع، با آن گفتمان خود را پایان داد و چنین فرمود: «یا اُولِی الْأَلْبَاب».

«لبیب» در فرهنگ قرآن، انسان ویژه‌ای است که:

اولاً دارای مغز متفکر است.

ثانیاً مغز بین و درون‌نگر است.

ثالثاً باطن‌جو و لب‌طلب است.

رابعاً هرگز زیبایی و فریابی ظاهر در منظر لبیب توان استبدال احسن به احس را ندارد تا از اصالت لب بکاهد و به فرعیت قشر بیفزاید.

لبیب ضمن ارج نهادن به معرفت شناسی حسی و تجربی دلمایه شناخت را معرفت عقلی و تجربیدی می‌داند.

آنچه از عقل و لبّ در این‌گونه از معارف برین قرآنی مطرح است غیر از آن چیزی است که در جریان اصل تکلیف فردی اعتبار دارد؛ یعنی عقل که تکلیف در مدار آن می‌گردد و غیر عاقل از آن به دور است غیر از لبّی است که برای تحلیل عدل محوری قصاص و حکمت مداری اعدام محاربِ مُفسِد مطرح است و غیر لیبب از حلّ آن فرو می‌ماند.

نظام تکوین بر حق و حکمت است: «و ما خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَ هُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ» و نظام تشریع بر عدل و قسط: «لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ».

در تنظیم مطلب مزبور می‌توان از باب تشبیه چنین گفت: همان‌گونه که در متون فقهی، برخی از محققان فن شریف فقاها دربارۀ فرق بین شرط تکلیف و شرط قضا چنین نگاشته‌اند: شرط تکلیف، بلوغ و... و «عقل» است؛ اما شرط قضا بلوغ و... و «کمال عقل» است، یعنی قاضی باید دارای عقل کامل باشد، بر خلاف مکلف که داشتن اصل عقل برای تکلیف او کافی است، دربارۀ مطلب قصاص نیز داشتن اصل عقل برای تحلیل نهایی فرق بین عدل محوری و رحمت مداری کافی نیست و اینکه برخی مفسران، (اولی الألباب) محل بحث را همان «أولوا العقول» اصل تکلیف فقهی دانسته‌اند، صائب به نظر نمی‌رسد، بلکه مقصود داشتن کمال عقل است؛ نه اصل عقل.

عنوان اولوا الالباب در آیه قصاص دو پیام دارد

تذکر: عنوان «أولوا الألباب» در آیه مورد بحث دو پیام دارد:

یکی نسبت به لیبب درون دینی و دیگری راجع به لیبب برون دینی؛

«لبیب درون دینی» عهده‌دار فهم دقیق قانون قصاص، بدون افراط و تفریط، علم عمیق به کیفیت اجرای بدون تبعیض و داشتن عدل و انصاف رسا بدون تسامح و تساهل و با نزاهت از رشا و ارتشاء و برائت از قوم گرایی، باند بازی و سایر رذایل اخلاقی، اجتماعی و سیاسی است.

«لبیب برون دینی» عهده‌دار فهم دقیق از مصالح و ملاک‌های فلسفی و کلامی و حقوقی قانون قصاص و علم دقیق نسبت به مبانی و مبادی فنّ شریف حقوق اسلامی و آگاهی ژرف نسبت به منابع اصیل استنباط مبانی و مبادی است که از این مبانی فروع حقوقی اجتهاد می‌شود.

عنوان «لبیب» نسبت به هر دو بخش مزبور سایه افکن است؛ لیکن اشراف آن راجع به بخش دوم مشهودتر است تا کسی متوهمانه عدل را خشونت و انصاف را قساوت و حق مداری را کهنه و حیات بخشی را فرسوده گمان نکند.

قصاص از تقوای اجتماعی و سیاسی است

اجرای قصاص تأمین‌کننده حیات جامعه است و از این‌رو جریان قصاص، عبادتی شخصی همچون روزه نیست. بر همین اساس، تقوای مطرح در مسئله قصاص: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» نیز تقوای عبادی محض، مانند تقوای مذکور دربارۀ روزه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» نیست.

تقوای مذکور در ذیل هر آیه، با مضمون آن آیه هماهنگ است، بر این اساس، «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» در آیه مورد بحث، یعنی «تتقون القتل»: از خونریزی و آدم‌کشی بپرهیزید.

این تقوا، تقوایی اجتماعی و سیاسی است که با تقوای عبادی محض تفاوت بسیار دارد. این تقوا از آن رو تقوای اجتماعی است که آحاد جامعه آنگاه که بدانند اگر صد نفر برکشتن حتی یک نفر اجتماع کنند اولیای دم می‌توانند با تقسیم دیه نود و نه نفر بین آن صد نفر، همه آن صد نفر را بر اساس قصاص اعدام کنند، قهراً نه تنها مبادرت به آدم‌کشی نمی‌کنند، بلکه هرگز توطئه قتل نیز نخواهند داشت؛ چنین جامعه‌ای از خونریزی محفوظ بوده و در آن نظم عادلانه برقرار خواهد شد.